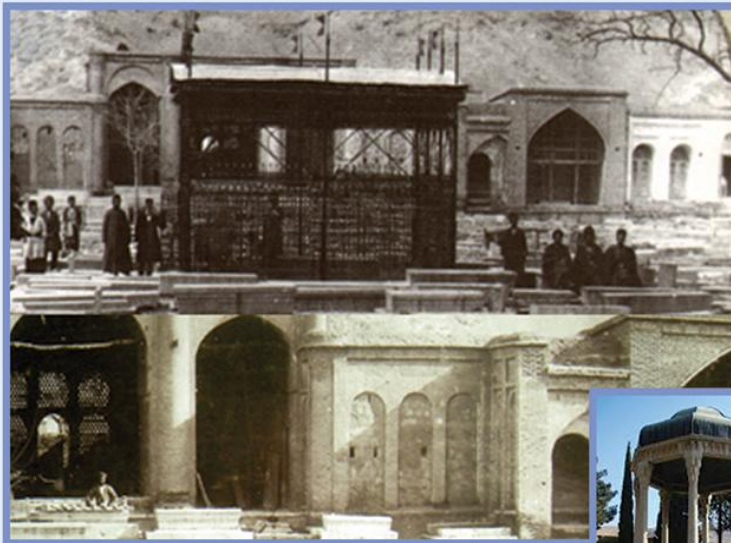
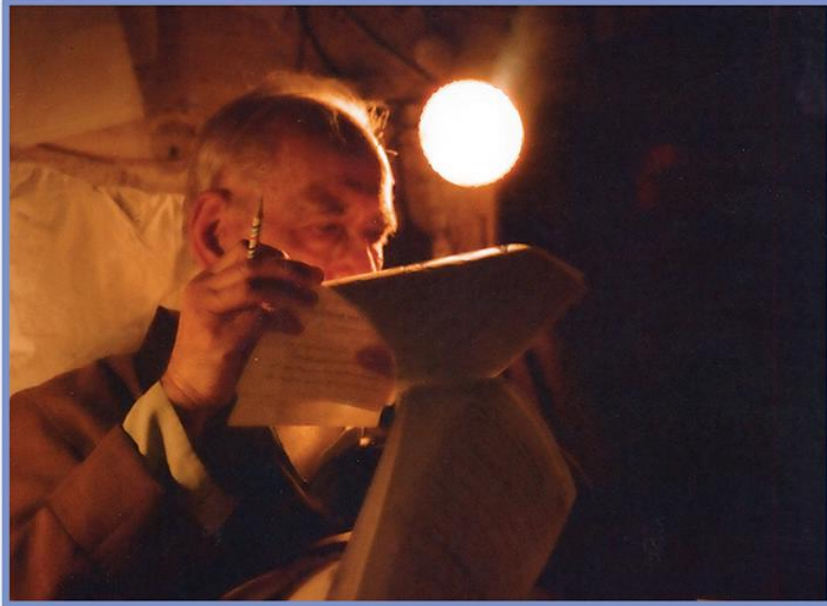


# یادمان بیت و سومین آیین بزرگداشت پروفور حسابی



آرامگاه دیرینه (قدیمی و اصلی) حافظ شیرازی



آرامگاه جدید حافظ  
(تقلیدی از مقبره سرباز گمنام)



الذکر علیکم

بنیاد پروفیسور حسامی

پروفسور حسابی ، از سنین کودکی ، به‌رغم دوری از وطن ، غربت ، تنگدستی و دشواری‌های معیشتی ناشی از جور پدر ، به همت مادر فاضله ، فداکار ، معتقد و رنج‌کشیده خود ، در نه سالگی ، حافظ قرآن کریم شدند ، تا در برابر آموزش‌های مدرسه رایگان روحانیون مسیحی فرانسوی ، در بیروت ، سپری اعتقادی داشته باشند ؛ و از همان طفولیت ، با اتکا به تفکرات نگاهبان آن مادر اندیشمند ، برای باقی ماندن در بستر تمدن اصیل اجدادی و غرق نشدن در فرهنگ بیگانه ، در یازده سالگی ، دیوان لسان‌الغیب ، حافظ شیرازی را ، از بر شدند و در سیزده سالگی ، گلستان ، و یک سال بعد بوستان سعدی را نیز حفظ کردند ، در شانزده سالگی ، بر شاهنامه فردوسی ، و دو سال بعد ، بر منشآت قائم‌مقام ، اشرافی شایسته یافتند .

حال ، با توجه به این مقدمه کوتاه ، به سراغ ارتباط قلبی ، معنوی و علمی استاد با یار دیرینه‌شان ، حافظ کبیر عزیزمان می‌رویم و از زبان ایرج حسابی ، فرزند ارشد استاد ، در چگونگی اشراف ایشان ، به نظرها ، گفته‌ها و آورده‌های این شاعر بی‌همتای ایران‌زمین ، خاطره‌یی را ، بیان می‌کنیم :

ایرانیان آزاده و آرزومند ، در پاس‌داشت آیین ایران باستان ، همواره ، در بلندترین شب سال ، یلدا (شب چله) ، که پایان تاریکی‌ها و آغاز روزهای بلند و جشن دانش و دانایی است ، به منظور کنار نهادن بی‌خبری و بی‌سوادی ، و ارزش نهادن به کتاب و کتاب‌خوانی ، زیرک‌رسی می‌نشستند ، و با گوشه شنوا و رویی گشاده ، پند و اندرزهای بزرگ‌تر خانواده را ، با آرنج (سمبل) مبارک تفأل بر قرآن کریم و دیوان حافظ ، به جان می‌سپردند .

تا این شب زایش نور ، مهر ، زندگی و دمیدن عشق را ، گرامی بدارند و بیاموزند که شبانگاهان ، تنها برای خوابیدن و شب‌زنده‌داری‌های نامفهوم و ... نیست ، بلکه سکوت آن ، نعمتی است ، گوهر بار ، برای آموختن و دانستن بیشتر . در چنین شبی ، همه اعضای خانواده و فامیل در اتاق بزرگ اندرونی منزل پروفسور حسابی ، گرد هم می‌آمدند ، تا مانند دیگر خانواده‌های ایرانی با کامی شیرین از خوردن شیرینی ، آجیل و میوه ، شگون آموزش و یادگیری را ، از این جشن باستانی ، به ارمغان ببرند .

در یکی از همین شب‌های چله ، بعد از پایان مراسم حافظ‌خوانی و رفتن میهمانان ، آقای دکتر حسابی ، که همیشه برای همگان ، کوچک و بزرگ ، احترام خاصی ، قائل بودند ، این بار ، مرا (۱) با لحنی متفاوت ، فرا خواندند ، تا در همان دیر هنگام به دفترشان بروم ، که نشانی بود ، بر ضرورت گوشزدی واجب ، و البته مثل همیشه ، در خلوتی دور از چشم سایرین . (۲)

با این دلشوره ، که خدایا چه کرده‌ام ؛ به دفتر کارشان ، در طبقه بالا رفتم و روی صندلی و پشت میز کوچک خودم ، که به میز کار ایشان ، چسبیده بود (جایگاه همیشگیم برای پرسیدن درس‌ها یا سوالات پژوهشی و علمی یا هر مسئله‌یی که در زندگی ، برایم پیش می‌آمد) به انتظار نشستم .

استاد ، در فرشمی از تفکر عمیق ، و با بیانی دلشین ، گفتند : « شما خودت ! حتما بهتر می‌دانی ! که برای یک ایرانی ، بسیار زشت است ، که غزلی از حافظ ؛ اسطوره عشق ، منش ، تربیت ، اعتقاد و اخلاق ایرانیان را ، بخواند و نفهمد چه خوانده است ، چه برسد به آن‌که ، اشتباه بخواند ! »

خدا می‌داند ، که چون پاسخی نداشتم ، از خجالت خیس عرق شده بودم و می‌خواستم زمین دهان باز کند و مرا ببلعد !

در این سکوت پرانتظار ، آقای دکتر ، به روش همیشگی خودشان ، یعنی ، در کمال آرامش ، احترام و محبت ، راه‌حل از پیش اندیشیده‌شان را ، چنین مطرح نمودند :

---

۱ - ایرج ؛ فرزند بزرگشان که در خانه ، به او آقایی می‌گفتند ، که در فارسی باستان به معنای آقاپسر می‌باشد .

۲ - ناگفته نماند ، که اگر ، استاد می‌خواستند ، به کسی ، شاگردی یا همکاری ، و یا بچه‌های خود ، تذکری داده ، درددلی ، راهنمایی یا حتی دعوایی بکنند ، همیشه ، این کار را ، در خلوت ، انجام می‌دادند ، تا احترام و آبروی هر کس ، در تنهایی خودش ، حفظ بشود و نزد دیگران ، سبک و یا رنجیده نشود .

«بهتر است ، برای رفع این اشکال ، شب‌ها ، بین ساعت ۱۰ تا ۱۲ ، که من و شما ، با هم درس می‌خوانیم ، بیست دقیقه آخر را ، با هم حافظ بخوانیم.» (۱) در ابتدا ، با خودم فکر کردم ، که این حافظ‌خوانی ، وقتی نمی‌گیرد ، چون دیوان حافظ ، چندان قطور نیست ، بنابراین ، بیش از یکی دو هفته نمی‌کشد ، تا تمام شود .

اما ، درس حافظ‌خوانی و حافظ‌شناسی ، نزد استاد ، از شبی بیست دقیقه ، شروع شد ، به شبی ، دو ساعت و نیم رسید و بیش از پنج سال ، به طول انجامید ، تا یک دور آن ، تمام شد . با شروع دور دوم ، تازه متوجه شدم ، چه حیف ،

---

۱ - توضیح آن‌که ، از شش سالگی تا روزی که آقای دکتر حسابی زنده بودند ، یعنی تا نود سالگی‌شان ، هر شب ، دو ساعت (البته ، اگر ناراحتی قلبی و درد قفسه سینه ناشی از آن ، اجازه نمی‌داد ، با زمان کم‌تر) دروس مختلف مانند فیزیک ، شیمی ، ریاضیات ، ستاره‌شناسی ، ادبیات ، تاریخ ، جغرافیا و ... زبان‌های خارجی (تا پایان تحصیلات دانشگاهیم) و پس از آن ، دست‌آوردها و بسیاری نکات و اتفاقات جدید علمی را ، به من می‌آموختند و همیشه ، اصرار داشتند ، که با اطلاعات روز جهان ، هماهنگ باشیم ؛ در واقع ایشان ، گنجی بودند ، بی‌پایان ، که هر چقدر می‌خواستیم ، از آن برداشت می‌کردیم و مستول پر کردن آن هم ، خود ایشان بودند ، و نه ما !

جا دارد ، به نکته بسیار ارزشمندی اشاره کنم ، آقای دکتر ، با برنامه‌ریزی دقیق ، آینده‌نگری و انصاف ذاتی ، هر مطلب درسی ، یا نکته جدید علمی را ، که قصد داشتند ، در این درس‌های شبانه ، به من بیاموزند ، حدود یک یا دو ماه قبل ، از ساعت ۱۲ تا ۱ صبح با مادرم ، مطرح می‌کردند ، تا مبادا ، یک موضوع جدید دانشی و پژوهشی را به من بگویند ، ولی ، مادر ، آن را ندانسته یا نشنیده باشند و خجالت بکشند .

قابل توجه آن‌که ، استاد هر شب از ۹ تا ۱۰ شب و قبل از شروع آموزش همسر و فرزندان ، این وقت و آن هدف والا را ، به فرزندان همسایه‌ها و هم‌بازی‌های بچه‌ها ، که برای رفع سوالات و مسایل و مشکلات درسی و شخصیشان ، کسی را نداشتند ، اختصاص می‌دادند .

که تا به حال ، از گنجینه بی تا ، و راهنمای بزرگی ، چون دکتر حسابی ، دور مانده بودم .

بار دوم ، با مرور دقیق تر ، نه تنها ، خوانش آن ، برایم روان تر شد ، بلکه درک آن هم ، لذتی عمیق ، به همراه داشت ، و نهایتا ، دیوان حافظ کبیر را ، طی آموزش های شبانه ، نه بار ، خواندیم و مرور کردیم .

در طول این دوره آموزشی ، شاهد بودم ، که آقای دکتر ، هنگام خواندن و صحبت کردن ، در مورد مفاهیم یک غزل ، ابیاتی را ، جا به جا می کنند ، کلماتی را تغییر می دهند ، گاهی یک بیت را ، حذف می کنند ، یکی دو بیت ، از یک غزل را ، در غزلی دیگر ، جای می دهند ، یا حتی ، یک غزل را ، به طور کامل ، حذف می نمایند !

در برخورد اول با این روش شگفتی آور و متفکرانه ایشان ، که بسیار دقیق و سنجیده ، دست به این تغییرات می زدند ، متعجب می شدم ، و با دقت ، در جستجوی معیارهای مورد نظرشان برمی آمدم . بالاخره ، بعد از مدت ها ، جرات کردم ، دل را به دریا زدم و پرسیدم ، که این اصلاحات دقیق و متهورانه را ، چگونه انجام می دهند !

آقای دکتر ، مطابق معمول ، با چهره یی گشاده ، پاسخ بسیار خلاصه و جامعی دادند :

«باید بگویم ، که غزلیات حافظ یک کلید دارد ، اگر آن کلید را ، داشته باشیم ، در همه غزلیات ، به رویمان باز می شود ، و متوجه چگونگی این تغییرات می شویم .

به این ترتیب ، که حافظ در هر غزلی ، یک مشکل اجتماعی را ، بیان می کند ، خطرات آن را می گوید ، راه حل ها را ، نشان می دهد ، و در پایان ، پس از مژده و امید دادن ، خداحافظی می کند .

خواجه شیراز ، کسی را نمی ترساند ، تهدید نمی کند ، دروغ نمی بافد و زور نمی گوید ، هیچ کس را ، ناامید رها نمی سازد ، بلکه همواره ، دست افتاده را می گیرد ، و به سر منزل مقصود ، راهنمایی می کند .

حافظ ، همچون راهنمایی که هدایتش ، بهروزی آفرین است ، هرگز ، حتی برای یک لحظه ، نه تهدیدی دارد ، و نه کمترین ناراحتی روحی برای کسی و نه کوچکترین سدی در برابر سربلندی مردم ، ایجاد می کند و نه خود را ، واسطه خوشبختی آنها ، قرار می دهد .

بلکه کاملاً برعکس ، همیشه در هر غزلی ، با ایجاد شادی ، دلخوشی و دلگرمی ، راه سرفرازی مراجعه کنندگانش یا بهتر است بگوییم ، متوسلین خود را ، هموار می سازد .

حافظ ، غم و غصه را ، مانع سازندگی و حرکت ، به سوی تعالی می داند . او ، استاد زدودن هر نوع ، دلشکستگی است .

همواره ، با ناراحتی ها و دل آزرده گی ها ، مبارزه می کند .

و جا به جا ، اصرار می ورزد ، که شرط سازندگی یک فرد ، یک خانواده و یا یک کشور ، دلخوشی و شادی است .

او شاد کردن دلها را ، وظیفه اصلی خود (و یک ایرانی اصیل) برمی شمارد . و از همه والاتر ، پروفیسور حسابی در مورد حافظ می گفتند ، که «حافظ :

**تبلور کلمه آقا و خانم در ایران است .»**

ایشان ، استدلال می کردند ، که این واژه ها (آقا و خانم) با قدمتی چندین هزار ساله در ایران ، معنا و ژرفایی بسیار گسترده دارند ؛

آقا و خانم ، نه تنها ، به کسی زور نمی گویند ، تهدید نمی کنند ، نمی ترسانند ، دروغ نمی گویند ، دلهره نمی آفرینند ، فرمانروایی نمی کنند ، بلکه همواره با همدلی و ملایمت ، راهنما و راه گشای نیازمندان هستند .

بنابراین ، حافظ به عنوان آرنگی از یک ایرانی بااصالت ، در تمام موارد مراقب است ، که صلابت و عزت ایران و ایرانی و از همه مهم تر ، شخصیت هم‌وطنانش و نهایتاً ، کشورش ، محفوظ بماند . (۱)

اگر پا را ، از این اصول زندگی و امور اجتماعی ، فراتر بگذاریم ، در گریزی دیگر ، ملاحظه می‌کنیم ، که حافظ در بسیاری از غزلیات خود ، به نوعی ، یک منتقد سیاسی نیز است .

بدون تعارف ، او همیشه ، با کمال دلسوزی و البته ، رعایت ادب و احترام ، نه فقط ، راهنمای مردم است ، بلکه ، برای ایجاد دموکراسی و آرایه ساختاری با زیربنای سالم ، که از شرایط اصلی یک جامعه انسانی است ، به دولت و دولتمردان ، و اقشار جامعه ، راهکار می‌دهد .

او ، خود را ، به خطر می‌اندازد ، تا مردم و سرزمینش را ، با اندرزهای ساده و درست ، عاقبت به خیر نماید .

حافظ ، به شدت ، با خرافات می‌ستیزد .

همواره ، از بت‌پرستی ، پرهیز می‌نماید .

انسان‌ها را ، برای رسیدن به زندگی سالم ، توأم با آزادی ، همراهی می‌کند .

اصول اساسی ، جهت پایداری زندگی را ، بر روراستی و مهربانی ، یا بهتر

بگوییم : بر عشق ، استوار می‌سازد .

---

۱ - چقدر حیف ، که فرصت کافی ، برای بیان گوشه‌یی از کنکاش‌های علمی و اجتماعی و زیربنایی پروفیسور حسابی ، پیش نمی‌آید . به طور مثال ، ایشان در مطالعات خود ، بر روی دیوان حافظ ، به این نتیجه می‌رسند ، که علت وجود مهر و آیین دوستی در مسیحیت ، فاصله گرفتن از دلشکستگی‌ها و مجازات‌های دهشتناک برخی مذاهب این سمت کره زمین است ، و راه‌گشایی‌های مهرآمیز او ، حاصل پانزده سال اقامت در ایران و سه سال در هند است ، که با آیین هندی و پارسی ، آشنا شده و به مکاتب هند و ایرانی (ایندو آریا) و نهایتاً (به قول خود فرنگی‌ها) ایندو یوروپین ، بیشتر نزدیک گردیده است .



بنابراین ، در یک نتیجه گیری کلی ، می توان گفت ، که آنچه ، از نظر حافظ ، در اولویت قرار دارد : عشق است .

حافظ ، به خوبی می داند و به زیبایی می آموزاند ، که اگر انسان عاشق باشد ، به طور طبیعی بهترین همراه و قدرتمندترین و کارآشنا ترین راهنما را ، برای نیل به بالندگی ، خواهد داشت .

**او آن قدر به این مهم ، اعتقاد دارد ، که حتی ، Big Bang را آغاز خلقت نمی داند بلکه بیان می کند که عامل اصلی پیدایش و آفرینش ، عشق است .**

او عقیده دارد ، هنگامی که عشق زاده شد ؛ مهر ، گرما ، حرکت ، سازندگی ، تعالی ، یعنی ، حیات و زندگی ، به وجود آمد .

و اما ، در مورد روش کار استاد حسابی ، برای چنین کاوش و سنجش دقیقی باید بگوییم :

ایشان ، با تسلط کامل و شناخت دقیق مکاتب فلسفی ، عرفانی و ... به هنگام خواندن یا تفسیر غزلی ، بسیاری از اوقات ، نظر حافظ را ، با دیگر مکاتب جهان ، مانند زرتشتی ، میتراپرستی ، مانویت ، مزدک ، کنفسیوس ، مسیحیت ، آیین یهودی و فلاسفه بزرگ یونان ... و نهایتا ، آورده های قرآن کریم (۱) ، به خوبی و دقت ، مقایسه می کردند .

جالب آن که ، وقتی می پرسیدم ، شما این چنین مقایسه دقیق و ظریفی را ، از کجا آموخته اید ، می گفتند :

«از کودکی ، از آموزش های دقیق و مستمر مادرم و با تکیه بر تسلط و عشق نامحدود ایشان ، به حافظ عزیز ایران زمین ؛ عشقی که ، از دامان مادرم آغاز شد ، و این کنکاش عاشقانه ، در طول زندگی ، تداوم یافت .»

---

۱ - انطباق این غزلیات با آیات قرآن کریم و یا اسطوره های یونان باستان ، توسط پروفیسور حسابی ، که سرشار از معانی ، تفسیر و دیدگاه های بسیار جالب و عمیق بود ، همیشه ، مرا متحیر می ساخت ، از این جهت که مگر ایشان ، سیصد سال ، عمر کرده اند ، که می توانند با این حجم اطلاعات در شاخه های گوناگون ، چنین مقایسه های جالبی را ، مطرح کنند .

ولی ، صدها و هزاران افسوس ، که این عمر گوهرگون ، پایانی داشت .  
در زمان آموزش ، ایشان ، دهها نسخه از دیوان این بزرگ‌مرد (نسخه‌های  
کهن و نو) را ، از چندین نویسنده ، مفسر و پژوهنده ، که سرکار خانم مادرشان ،  
یا خود استاد ، گردآورده بودند ، روی میز مخصوص حافظ‌خوانی کنار دستشان ،  
آماده می‌گذاشتند ، تا هر شک و تردیدی را ، با مراجعه به نسخ مختلف ، برطرف  
نمایند .

براساس یک تجربه طولانی ، به این نتیجه رسیده بودند ، که بهترین روایت  
و نزدیک‌ترین نوشتار ، به عقاید حافظ بزرگ ، از نویسندگانی است ، که اولاً :  
قدیمی‌ترند ! ثانیاً : اجدادشان ، کاملاً فارسی‌زبان هستند و معنای این اشعار را ،  
به خوبی حس می‌کنند .

در این ارتباط ، استاد از میان بهترین نمونه‌های قابل استناد ، دیوان قدسی  
که خودش شیرازی بوده است را ، بیش از دیگران ، قبول داشتند و می‌گفتند ،  
او بیشتر از همه ، با حافظ هم‌زبان و هم‌فکر است .

استاد تعریف می‌کردند ، که مادرشان ، همیشه با وضو ، دست به قرآن کریم ؛  
این عطیه الهی می‌زدند و پس از مطالعه آن را ، می‌بوسیدند ، روی چشم و  
پیشانی خود می‌گذاشتند ، سپس ، در بالاترین تاقچه اتاق ، قرار می‌دادند . در  
مورد دیوان حافظ هم کمال احترامات قلبی خود را معمول می‌داشتند . (۱)

در توصیف چنین کنش و احترامی ، می‌گفتند : «این ظاهر قضیه است ، که  
دو ثانیه یا ده ثانیه ، هنگام به دست گرفتن دیوان حافظ ، پس از مطالعه آن ،  
رسمی را ، به جای بیاورید ، ولی معنی اصلی آن ، ادای احترام نامحدود شما ،  
برای معلم سربلندی و بالندگی اخلاق ملی است .»

و بارها ، در میانه این گفت‌وگوها ، با دل‌آزردگی خاصی ، ادامه می‌دادند :

---

۱ - البته خود من هم ، این رفتار دلنشین را ، بارها و بارها ، از مادرم دیده بودم .

«ما به اندازه کافی ، در طول سال‌های دشوار تاریخمان ، از متجاوزین به کشورمان ، ضربه خورده‌ایم ، بنابراین حفظ این اسطوره‌های ملی ، برای هریک از ما ، واجب و حیاتی است ! زیرا دیگر ، وقت آن رسیده است که ، این ملت اصیل و معتقد به پایداری ؛ بی‌حرمتی ، و یا حداقل ، سبک‌شماری معدود بزرگان و استادانش را ، نپذیرد و مجالی برای ضربه خوردن از خودی باقی نگذارد.» (۱)

در یکی از این شب‌ها ، استاد ، در حالی که اشک‌های جمع‌شده در چشمان عاشقش را ، پنهان می‌کردند ، گفتند : «اگر شاه ، با تفکری درست و برنامه واقعی ایران‌پرستی ، و تصمیم غیرنمایشی ، برای گسترش فرهنگ هزاران ساله ما ، کاری می‌کرد که (الحمدلله نکرد) مردم ایران ، دیوان حافظ ، گلستان و بوستان سعدی و شاهنامه فردوسی را ، خوب بفهمند ، هزار سال ، نمی‌توانستند ، او را از جای بکنند ، زیرا ، حاصل تمدن هزاران‌ساله ایران و تجربیات بی‌مانند آن ، در این چهار کتاب ، جمع شده است . ولی متأسفانه ، کاری کردند ، که نه خود ما ، و نه بچه‌های ما ، دیگر قادر به درک درست یک غزل از حافظ نیستند ، و یا حتی نمی‌توانند آن را ، بدون غلط بخوانند ، چه برسد به آنچه ، در این سه چهار دهه ، در کوچک‌شماری بزرگان و پایگاه‌های اصیل کشورمان ، روی داده است .»

در صورتی که ، به تجربه دیده‌ایم ، اگر با یک جوان یا حتی نوجوان انگلیسی ، به کوه‌نوردی یا ماهی‌گیری برویم ، او در راه ، یک سرود ملی ، و دو سه سرود محلی خود را ، از بر برای شما می‌خواند ، قصه‌های شکسپیر را ، حفظ است ، هملت را ، به صورت نمایش‌نامه ، تعریف می‌کند ، ولی ، در برابر او ، من ایرانی ،

---

۱. نظر آقای دکتر حسابی و دلشکستگی ایشان ، نسبت به مقدمه حافظ شاملو ، در آرشیو بنیاد پروفیسور حسابی موجود است ، که انشاء... در زمان مناسب ، تقدیم خواهد شد .

با بیش از ده هزار سال تمدن و صاحب قصه‌های هزار و یک شب (۱)، با دهان باز، بدون هیچ داشته ذهنی، فقط، او را، متحیرانه، نگاه می‌کنم، و شاید از این بی‌سوادی ملی، شرمنده و غرق در خجالت شوم!

پس کاری کرده‌اند، که نتوانیم، تفکرات بزرگان خود را، بدانیم و بشناسیم، چه برسد به آن‌که، به کشورهای دیگر، معرفی کنیم.

جا دارد، همیشه، به یاد داشته باشیم، که مرزهای سیاسی محدود، ولی مرزهای فرهنگی، نامحدود است.

پس وای بر هر یک از ما ایرانیان، که نمی‌توانیم، به راهنمایی‌های بی‌نظیر این بزرگان و چنین نهاده‌های گوناگون فرهنگی، پی ببریم، از آن تجربیات و آزمون‌های تاریخی، برای رفع مصایب امروز زندگیمان، بهره بگیریم.

در چنین دیدگاهی، استاد بر این عقیده بودند، همان‌طور که، در امریکا و اروپا، بچه‌ها، به‌خوبی بزرگان علم، فرهنگ، ادب، هنر و موسیقی خود را می‌شناسند، ما هم، وظیفه داریم، فرزندان ایران‌زمین را، با مفاخر گذشته و معاصر خویش، هرچه بیشتر، آشنا کنیم.

---

۱- پروفیسور حسابی، که طی سالیان متمادی، در کنفرانس‌های بین‌المللی اتمی (بیست و سه سال)، فضا (یازده سال) و حفظ لایه ازن (هفت سال) نماینده ایران بودند، دو فرزند خود را، با امکاناتی که آن مجامع فراملی در اختیار می‌گذاشتند، در مدارس شبانه‌روزی سوییس، ثبت‌نام می‌نمودند. آنان با فرزندان پروفیسور کورنو، استاد دانشگاه ژنو، دوست نزدیک ایشان، هم‌کلاسی و هم‌بازی بودند و روزهای تعطیل را، با هم، در خانه آنان می‌گذراندند. خانم کورنو، شب‌ها، قبل از خواب مانند همه مادرها، برای بچه‌ها، کتاب قصه می‌خواندند. در کمال تعجب، ایشان داستان‌هایی از الف و لیل، یا همان هزار و یک شب، یعنی قصه‌های شهرزاد قصه‌گو را، یا از بر، یا از روی کتاب‌های بزرگ طراحی و چاپ شده در اروپا، با نقاشی‌های بسیار دلنشین مخصوص کودکان و نوجوانان، انتخاب می‌کردند، و برای ما چهار بچه، تعریف می‌کردند. داستان‌هایی که اروپایی‌ها، به آن افتخار می‌کنند و از آن می‌آموزند، ولی دریغاً در سرزمین خود ما، که مهد داشته‌های ادبی و تاریخی است، حتی نام این داستان‌ها هم برای کودکان، ناآشناست.

تا این پیوندها، عامل دل‌بستگی‌مان، به مام میهن شود، و از یک سو، هیچ‌کس نتواند، فرهنگی من‌درآوردی و ناشی از تعصبات ناشیانه را، به ما القا کند و آسیبی به خانه و کاشانه و سرزمینمان وارد کند و از سوی دیگر، با اطلاع از داشته‌ها و توانایی‌های اجدادیمان، بدون کم‌ترین دلسردی، در برابر همه ناملایمات ایستادگی کنیم و با میل، افتخار و توانی مضاعف، در راه شکوفایی ایران عزیز، مستول و کوشا باشیم.

اجازه بدهید، خیلی به راه دور و فرانسه و انگلستان نرویم، و به کشورهای آسیای میانه، یعنی به سراخ همسایه‌های شمالی خودمان، که در گذشته، جزیی از امپراتوری بزرگ ایران عزیزمان بوده‌اند، برویم و مطلبی از پروفیسور حسابی که همواره در جلسات مختلف، از بازدیدهایشان از این کشورها، یادآور می‌شدند را، عنوان نماییم:

استاد می‌گفتند، که در طول روز، هنگام گذر از خیابان‌ها و کوچه‌های این کشورها، در گوشه و کنار، سبدهای کوچک و بزرگ گل تازه، در مقابل برخی خانه‌ها، دیده می‌شود.

ایشان، با ریزنگری خود، پس از پرس‌وجو، از همراهان و راهنماهایشان، به این پاسخ می‌رسند، که این گلدان‌های گل تازه، در برابر خانه اشخاصی قرار می‌گیرد، که مثلا، سی یا چهل سال پیش، معلم بوده‌اند و حالا بازنشسته و خانه‌نشین شده‌اند، حال پس از گذشت سال‌ها، هنوز که هنوز است، شاگردانشان، هنگام عبور از آن کوچه، گلدان یا سبد گلی را، در کنار خانه آن استاد و معلم و راهنمای سابق خود می‌گذارند، تا قدرشناسی خود را، به کسی که برای همه عمر، بر گردن آن‌ها، حق دارد، نشان بدهند.

اما دریغ از شاخه گلی که در ایران، کسی به در منزل معلم سابقش ببرد.

در ریشه‌یابی این رویداد، به سراخ نکته دیگری می‌رویم:

آقای دکتر حسابی، بر این عقیده بودند، که کتاب‌های درسی ما، عمدا یا سهوا، به روشی نگاهشده شده است، که بچه‌های ایران، با نیاموختن نام و خاطره‌ها و در مواجهه با نام‌های عجیب و غریب یادمان‌های شهری، خیابان‌ها و میدان‌ها، از فرهنگ اصیل و غنی خود، دور و از هر جهت با آن غریبه شوند.

اما ، با یک مقایسه کوتاه و چند مثال ، از بازدیدهایی که ، همراه ایشان بودیم ، دیدیم ، که چگونه در کشورهای تراز نخست ، و حتی تراز دو و سه برای تعلیم و تربیت مردم ، از یادبودهای اصیل و هزاران ساله ایران ما ، استفاده می کنند ، چنان که در عشق آباد و . . . یا دوشنبه ، این گونه ، عمل می شود ، به عنوان مثال ، تندیس بزرگ نظامی و بسیار یادبودهای دیگر ، از او در گنجه ، تندیس فردوسی کبیر ، در دوشنبه ، قرار داده شده است ، و حتی مسئولینشان ، با سماجت و پشتکار عجیبی ، سعی دارند ، این مشاهیر را ، به نام خود ثبت کنند ، که کردند ؛ همان طور که بازی اصیل ایرانی ، چوگان در یونسکو ، به نام تاجیکستان ، ثبت می شود ، و با سرقت فردوسی بلندمرتبه ، شاهنامه کبیر او را ، در زورخانه های شهر دوشنبه در راستای پهلوانی و پهلوان پروری ملی خود ، می خوانند .

اما ، در اوج این کاستی ها ، پروفیسور حسابی با بیانی عاشقانه و آرزویی قلبی ، اظهار می داشتند : «حالا هم ، دیر نشده است ! فقط باید بدانیم : راه حفظ ، تداوم و تعالی فرهنگ عظیم ایران زمین ، پرداختن عمیق و دقیق به نظرها و راهنمایی های بزرگان علم و دانش کشورمان است .»

دوباره ، به اصل مطلب بازمی گردیم ، یعنی به سراغ حافظ و تعلق خاطر استاد ، به این معلم بزرگ ملی می رویم :

آقای دکتر حسابی ، همیشه کنار دستشان ، یک دیوان حافظ بود ! در اتاق نشیمن پایین (ناهارخوری) کتابخانه بالا (دفتر اصلی استاد) سالن پذیرایی بالا (سالن اصلی میهمان ها) کتابخانه پشت اتاق خواب (مخصوص مطالعه شب ها ، که مادرم در خلوت شمیران ، از تنها بودن در اتاق بالا ، هراسی نداشته باشند) کنار تخت خوابشان (در اتاق خواب بالا) حتی در مواقع مسافرت های داخلی و خارجی ، یک جلد دیوان حافظ ، از وسایل همیشگی کیف مسافرت همراهشان بود .

هرگاه ، مادرم یا آقای دکتر ، غصه دار می شدند ، یا برای رفع تردیدی ، راهنمایی می خواستند و یا در آستانه تصمیم سختی بودند ، به دیوان این اسطوره ملی ، تفالی می زدند و با خواندن غزلی ، به جای غم و غصه ، راهکاری می یافتند و تصمیم خوب و سنجیده یی می گرفتند ، البته فرزندان ، همراهان و

و همیارانشان را نیز، با چنین روش پسندیده‌یی، آشنا ساختند.

در گوشه و کنار نسخه‌های حافظ پروفیسور حسابی، یادداشت‌های بسیار دقیق، فشرده و ریزنگاری، به چشم می‌خورد، که در طول چهل سال، با خط زیبای فارسی، لاتین... و عربی، نگاشته شده است.

اما، در بیان ابعاد شناخت و آشنایی عمیق استاد، با غزلیات خواجه شیراز، باید بگوییم، که ایشان هنگام مطالعه دیوان و تعمق در آن، به‌خوبی تشخیص می‌دادند، که کدام غزل، مربوط به جوانی اوست، یا آن یکی، مربوط به میان‌سالی او، کدام غزل سیاسی است، کدام اجتماعی، کدام در مورد تربیت فرزندان، کدام مربوط به آموزش دادن جامعه، کدام درس چگونگی رفتار و احترام مسئولین نسبت به مردم کشور است و... .

به طور مثال، در تفسیر بعضی غزلیات، کاملاً روشن ساخته‌اند، که حافظ، فقط و فقط، معبودش یعنی خدای خود را با سادگی، دلدادگی و نهایت بزرگی می‌ستاید.

در برخی ابیات هم، کاملاً نشان داده‌اند، که از خصوصیات معشوقه‌اش، حرف می‌زند: مویش، اندامش، عطر تنش، طرز راه رفتنش، چشمانش، نگاه قشنگش، دل‌بردنش و... .

یعنی، پس از سال‌ها انس با حافظ، دیگر جایی برای شک و تردید، و قصه‌سرایی خواننده، باقی نمی‌ماند، که مثلاً این شراب واقعی است، یا نیست! آنجا منظور معشوقش هست، یا خیر! زیرا به عقیده ایشان، اگر دل به حافظ بدهیم، خود او، درک لازم، دقیق و درست، از نظرش را، به ما می‌دهد.

استاد، در توضیحاتی موشکافانه، خاطر نشان می‌ساختند، که این سراینده بزرگ، چقدر به همسر و خانواده‌اش، علاقه داشته است و چطور با افتخار، از این یاران نازنین زندگیش و حاصل عمرش، صحبت می‌کند؛

یا این‌که در کدام غزل، با دلشکستگی بسیار، از دست دادن پسر عزیز و پاره تنش را، توصیف می‌کند، او را می‌ستاید، و به بیانی دلگداز، از کژمداری‌های روزگار با خودش می‌گوید و عمق غم و اندوهش را، بیان می‌کند.

در کدام غزل ، ده فرمان بودا (۱) را ، توصیف کرده و مبانی ممتاز آن را ، شرح داده و راهنمای هم‌وطنانش شده است .  
جا دارد ، در این فرصت ، مقایسه دو اسطوره ادب و فرهنگمان ؛ حافظ و سعدی را ، از دیدگاه پروفیسور حسابی ، مطرح کنیم :  
«هر دو این انسان‌های بزرگ فرهیخته ، اندیشمند ، راهنما و معلم ، نقش راهبر جامعه را دارند .

اما سعدی ، کمی رند است ، که البته این رندی ، از سر ناچاری است ، چون بیشتر عمر خود را ، در سفر گذرانده ، و در هر شهر و اقلیمی ، مجبور بوده است ، با رعایت سیاست ، درایت و آینده‌نگری با مقتضیات و تفکرات محل اقامتش ، مطلبی بگوید و رفتاری کند ، که با شرایط موجود آن مکان و کشور محل اقامتش ، مطابقت داشته باشد ، و راه کارهای مخصوصی را ، نسبت به اطرافیان و خلق و خوی هر قوم ، پیش بگیرد ، تا گذران اموراتش ، با دشواری کم‌تری ، همراه باشد (دست کم زنده بماند) به همین دلیل ، به ناچار ، طوری آن مطالب را بیان می‌کند ، که مورد کژاندیشی ، دیرفهمی و یا استنباط متفاوت و متضاد سایرین (اقوام مختلف) قرار نگیرد ، و بتواند راهش را باز کند و بگذرد .

---

۱ - واقعا حیرت‌آور است ، ایشان استاد فیزیک بودند ، ولی در یک غزل کشف می‌کنند ، حافظ به ده فرمان بودا رسیده است ، در دایره‌المعارف (انسیکلوپدی) بورداس ، جست‌وجو می‌کنند و به این واقعیت ، دست می‌یابند و در کنار آن غزل ، برداشت خود از آن پیام نهاده در ده فرمان و انطباق آن را ، یادداشت می‌کنند .

این تنوع دانش‌ها ، در قرن ۲۰ و ۲۱ طبیعی است ، اما شما ببینید ، حافظ که پیش را ، از کشور بیرون نگذاشته است ، آن قدر منابع علمی ، در دست داشته است ، که با مطالعه آن‌ها ، توانسته ده فرمان را ، درک کند ، و برای آن شعر بسراید ، تا هم‌وطنانش را ، متوجه آن نماد انسان‌ساز نماید ، از این نکته ، درمی‌یابیم ، که ایران عزیزمان ، از دیرباز ، چه جایگاه والایی در علم و دانش ، داشته است .



با وجود تمام مراتب بالا ، و به‌رغم تمام این ملاحظات ، سعدی بزرگ در راستای راهبری و آموزش جامعه و توفیقات هم‌وطنانش ، همواره یافته‌های خود را ، چون معلمی کبیر ، به‌دقت به شاگردانش ، یعنی ما ، که جانشینان او در مام میهن هستیم ، می‌آموزاند .

اما حافظ ، غیر از یک سفر داخلی ، آن هم به شهر یزد ، از شیراز ، خارج نشده ، بنابراین یک نوع اخلاق روشن ، منش و کنش معلوم و کاملاً روراستی دارد ، و همین حالت را هم مستقیماً و بدون آن ملاحظات اجباری ، که در مورد سعدی گفتیم ، بسیار ساده‌تر و رک و راست ، به هم‌وطنانش ، آموزش می‌دهد . در اینجا ، به یک نکته مهم از دیدگاه پروفیسور حسابی ، می‌پردازیم : ایشان عقیده داشتند ، هر چیزی در دنیا ، فقط یک‌بار و در زمانی خاص ، به اوج خود می‌رسد . به‌طور مثال ، صعود به قله تمدن و اندیشه ، در زمینه موسیقی با یوهان سباستین باخ ، و در مورد شعر با حافظ ، ممکن شده است .

موضوع بسیار دقیق ، نزدیکی سطح تفکر و بینش عمیق ، یا فرا زمینی شعر حافظ و موسیقی باخ است .

پروفیسور حسابی ، با آن‌که خود ، یک فیزیک‌دان بودند ، ولی با انصافی دلنشین ، عقیده داشتند :

**«شخصیت یک ملت را ، ادبا و هنرمندان آن ملت می‌سازند.»**

و در راستای گرامی‌داشت هنر و هنرمند ، با گفتاری ساده و نافذ ، و با همان روحیه منصف و نگاهبان ، می‌گفتند :

**«هنر چاشنی زندگی است.»**

یعنی همان طوری که ، یک فشنگ به چاشنی نیاز دارد ، تا به حرکت درآید ، در زندگانی مردم نیز ، تنها هنرمندان هستند ، که نقش تحول‌آفرینی و ایجاد حرکت موثر در جامعه را ، بر عهده دارند .

بدین معنا ، که علوم انسانی ، نیز درست مانند علوم دیگر ، نه‌تنها نگاهدارنده و راهنمای جامعه است ، بلکه قدرت آن را دارد ، که کشور را ، متحول و به افق‌های روشن هدایت کند ، البته به واسطه ، بزرگان تاریخمان ، همچون حافظ ، سعدی و فردوسی !

دیگران هم تکبند آنچه سببها میگرد  
سالها بیل طلب جام خم از ما میگرد  
بیاشبه خودیافت زینگاهه تنها میگرد  
گوهری کز شفق کوزد بیک میبویست  
ظلم از گشودگان لب دریا میگرد  
مشکل خویش بر تیر زمان برده دوستی  
کو تا باید نظر را حل معما میگرد  
دوغش انزوم و خندان قنق باوه بلمست  
و انداز آن آینه‌ها که گو به تماشا میگرد  
گفتن این جام جهان بین تو کی داد گشتم  
گفت امروز که این گدو دنیا میگرد  
گفت آن پارکرو گفت سار دار بلند  
خزمت این بود که سر از قوتها میگرد  
آهسته کشیده خویش که میگرد اینجا  
سامری پیش عشا و پیا پیش میگرد  
چشمی دوغ القندی از باغند فرمایند  
دیگران هم تکبند آنچه سببها میگرد  
بیدار بزم همه احوال خدا یا از بزم  
او عهد پیش و از ذوق خدایا میگرد  
گفتش زلفی زلفی تان از بی چیست  
گفتا حافظ گله بی از بی چندا میگرد  
۱ - در نسخه ای که کتول که در دست آرا بهاروت برد و باز شد  
آسراع چنین بود: اگر هریرا که برداشت صدف دهه صر که با  
مطلع کلا ساگر بود اما کس حافظ دستان از جمله آینه هفت  
مشته بودند که صورت معروف نامیست .  
۲ - ترویش : خدا را میگرد  
اشناه پلر میگرد  
خدا را محبت ما را بر باد دف و بی پیش

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر  
ساقی حقیقت سز و کل و لاله میگرد  
وین بخت ایسا تلافی عساله میگرد  
می‌دهد که موغزوس چمن خدجست یافت  
کار این زمان و سنتت لاله میگرد  
بگره شکر شکر شکر شکر شکر شکر  
زین قند بازشی که به بتگاه میگرد  
طی مکان بین و زمان در سلوک شعر  
کاین طفل بکشیه ازو یکساله میگرد  
آن چشم جانوازی عاید فریب این  
کس کاروان سحر و توناله میگرد  
خوی کزوه میخراهد ویر عارض سمن  
از غم زوی او غمزی و لاله میگرد  
از دره مرزو معشوقه دنیا که این سکوز  
مکمل آهمن بقند و امتنا میگرد  
بساو بهار میبوند از گلستان شاد  
وز و لاله ایاره دذ قنق لاله میگرد  
حافظ زوی مجلسی سلطان غایت دور  
خلف مشوا که کور تو از ناله میگرد  
۱ - این شعر در نسخ قدیم از جمله عاقلری هست و در قدیمی نیست  
۲ - در نسخه ای که کتول که در دست آرا بهاروت برد و باز شد  
آسراع چنین بود: اگر هریرا که برداشت صدف دهه صر که با  
مطلع کلا ساگر بود اما کس حافظ دستان از جمله آینه هفت  
مشته بودند که صورت معروف نامیست .  
۲ - ترویش : خدا را میگرد  
اشناه پلر میگرد  
خدا را محبت ما را بر باد دف و بی پیش

یارب میاد آنکه ۱۳۴ معتبر شود  
ترسم آنکه افشا درم ما بپرده در شود  
دین را از سر پشیر ایهامم سقر شود  
کرمین سبک لعل شود در مقام مسیر  
آزی عسره و لیک ایخون جگر شود  
بهر امشوقن بهینکده کز یان و لاله خواهد  
کز دست عاقلری من ایجا مگر شود  
از مژ کرانه تیر دعا کرده ام زوان  
باید که آن میانه ایگی کلار کرد شود  
ایجان حاکمیت ما بی لاله ایخون جگر  
لیکن چنان مگر که کتا را اختیار شود  
از کتبیای ویر تو ز دگفت از بی تیر  
آزی ایخون لطف شما خاک در شود  
دذ تنگای جیستم از ایخون و قنق  
یا زینسان آنکه ایجا معشر شود  
بسی نکوی فرخسن بیایه که تا اکتس  
مقنول طبع مستروم صاحب نظر شود  
و این سر کفی که کنگر کاتع و صل است  
بهر هر این آستانه او خاک در شود  
هم در کس آینه باد سیه و خیر شود  
در پیش آسرخ این شعر بدیهت شده که در نسخه عاقلری یکی  
آزی بوجوه و ایست  
عین شکر کفی که دوسر سز و لالتست  
نسخه دیگر دان سر کفی و جیستم ایات دریم دیداری از دست  
مشوه کز اول مرغوست  
زوی ایگرمی رنعتن کنگر ایخون  
ایجان شوره پای و معسره لم که میباید  
فقط این شعر در نسخه ای که کتول که در دست آرا بهاروت برد و باز شد

عبارت ره بشان تا نظر توانی کرد  
کمان ایچینکه کجیل بستر توانی کرد  
میشای بی می و مغرب که در طاف سپهر  
بچین ترایه خم از دل بخر توانی کرد  
کمانی در چرخایه از قریه اکتیشت  
کمانی سبک کمانی خاوار از توانی کرد  
بزم مزخبله عشق پیش نه قنق  
که لاله کمانی از این سقر توانی کرد  
بیا که چاره زوی خنور و نظم مسوره  
وین بختی اهل نظر توانی کرد  
کگل مراد آنکه آفتاب بکشاید  
که خمش ایوانت سقر توانی کرد  
تو از سرای کتبت ایخون  
کجا ایخوی طریقت کد توانی کرد  
خیال با در نماز قنق و پرده ولی  
ضار و آیشان تا نظر توانی کرد  
ولا ز نور حمایت کر آگس باغی  
چیزت خنور تان سقر توانی کرد  
ولی تو مال مشکوی و جام می خواهی  
طبع عدا که کلر دگر توانی کرد  
گر این سنجت شاهایه بشوی ایخون  
بشاهرا و صفت اگر توانی کرد  
۱ - در نسخه ای که کتول که در دست آرا بهاروت برد و باز شد  
آسراع چنین بود: اگر هریرا که برداشت صدف دهه صر که با  
مطلع کلا ساگر بود اما کس حافظ دستان از جمله آینه هفت  
مشته بودند که صورت معروف نامیست .  
۲ - ترویش : خدا را میگرد  
اشناه پلر میگرد  
خدا را محبت ما را بر باد دف و بی پیش

جالب است بدانیم ، که دنیای پیشرفته ، حتی برای بزرگان غیر خودی ، نیز همان توجه و الگوپذیری را ، نشان می‌دهد ، چنانچه ، سوئیس ، بازدید از خانه بتهوون یا اینشتین ، که هیچ‌کدام سوئیس نبوده‌اند و تنها ، اقامت کوتاهی در این کشور داشته‌اند را ، برای دانش‌آموزان ، ضروری دانسته‌اند .

در همین سوئیس ، بازدید از گاو باشکوه میترا ، اسب تخت جمشید ، در ورودی دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو ، یا موزه تاریخ مولن‌روژ (آسیاب بادی) هلند با توصیف برگرفتنی آن از آسیاب‌های بادی هفت هزار ساله سیستان و بلوچستان ایران ، یا تاریخچه فرهی‌آفرین قنات‌های یزد و گرت‌برداری از آن ، برای ایجاد فاضلاب‌های پاریس ، یا نام‌گذاری بلوار راسیس (رازی) در پاریس ، یا قرارگیری تندیس نظامی تفرشی ، در شهر گنجه و یا فردوسی بزرگ ؛ در شهر دوشنبه و برتر از آن در ویلا بورگزه ، بزرگ‌ترین پارک ملی ایتالیا (رم) ، یا تندیس کوروش کبیر ؛ در باغ ملی سیدنی استرالیا و نیز چهار تاقی دانشمندان ایرانی ؛ در محوطه سازمان انرژی اتمی در شهر وین اتریش و . . . یا شاهد هستیم ، که پنجاه سال است ، دولت سوئیس ، به مقامات سابق دولت پادشاهی برکنار شده یونان ، هزینه‌ی اختصاص می‌دهد تا باغ‌های عظیم و زیبای خصوصی خود را ، در غرب ژنو ، حفظ کنند ، زیرا بر این عقیده هستند ، که هر تغییری در بافت سنتی ، حاصلش نابودی دل‌بستگی‌های ملی است .



تندیس فردوسی بزرگ  
در پارک ملی ایتالیا (رم)



تندیس نظامی نفرشی  
در شهر گنجه



تندیس کوروش کبیر  
در موزه ملی تاجیکستان



تندیس کوروش کبیر  
در باغ ملی سیدنی استرالیا

## دانشگاه متروپولیتن لندن و بورس پروفیسور حسابی

آنچه در اوج ارتباطات جهانی و دشوارترین شرایط ، حتی وضعیت نظامی و جنگ‌ها ، نقش متمایز ، محافظ و نجات‌بخشی داشته ، روابط علمی ، دانشگاهی و فرهنگی بوده است . علی‌رغم کژاندیشی‌ها و رفتارهای ناعادلانه و در اوج آن تحریم‌های تحمیل شده ، شاهدیم ، که استاد دکتر سید محمود حسابی ، با سه نسل کاری و تربیت هفت نسل استاد و دانشجو ، تأثیرات ماندگاری بر جای گذاشتند ، که طی این سال‌ها توسط بنیاد پروفیسور حسابی ، نه‌تنها مستدام مانده ، بلکه نتایج شایسته‌یی را ، به بار آورده است . ولی با وجود همه آن محدودیت‌ها و محرومیت‌های شدید ، به‌ویژه در حوزه علم و پژوهش ، دانشگاه متروپولیتن لندن ، یکی از بزرگ‌ترین دانشگاه‌های اروپا ، بورس خود در مقطع کارشناسی ارشد را نه‌تنها در علوم پایه و مهندسی ، بلکه در علوم انسانی نیز ، به نام بورس پروفیسور حسابی ، به دانشجویان ایرانی اختصاص داده است .



نامه‌یی که پروفیسور حسابی از طرف دانشگاه تهران، به مناسب سیصدمین سال زادروز نیوتن با دستخط خود به رشته تحریر درآورده بودند.

To  
**The President of the Royal Society.**

In the name of the  
**University of Tehran,**

I convey to you, on the occasion of the  
Tercentenary Celebrations of the birth of  
**Isaac Newton.**

the expression of the admiration of the scholars  
and scientists of Iran for the contribution of  
that great genius to the advancement of know-  
ledge and to the welfare of mankind.

In the land of Iran where learning was  
fostered from the dawn of history and where men  
like Abu Ali Sina, Biruni, Razi, Khayyam, Jaber,  
bore, in troubled times, the torch of knowledge,  
and handed it to succeeding generations, we feel  
all the more deeply the value of the contribution  
of a man of science such as Isaac Newton, and  
it is with a feeling of admiration and respect for  
the work of that outstanding figure in science  
that we join you in offering our homage to  
his memory to-day.

*Mahmoud Hessaby*

Professor Mahmoud Hessaby  
Delegate of the University of Tehran, Iran,  
to Newton's Tercentenary Celebrations  
15<sup>th</sup> of July, 1946.

هنگامی که ، استاد برای شرکت در مراسم سیصدمین سال زادروز نیوتن به انگلستان می‌روند ، در طول راه ، ملاحظه می‌کنند ، تمام بنادر ، مین گذاری شده است و کشتی‌ها جرات پهلوگیری در بنادر را ندارند ، زیرا ، تنها چند ماه از پایان جنگ جهانی دوم ، گذشته بود و تصور می‌کنند که فقط ایشان هستند ، که خطر کرده‌اند و خود را ، به آن همایش رسانده‌اند ، ولی وقتی صبح روز مراسم ، در سالن حضور می‌یابند ، با کمال تعجب می‌بینند ، که دانشمندان بسیاری از سراسر دنیا ، به انگلستان آمده‌اند .

پس برای همه آنان ، بزرگداشت این فیزیکدان بزرگ ، حائز اهمیت بوده است ، و خطر انفجار مین و کشته شدن را ، به جان خریده‌اند ، ولی متأسفانه ، پروفیسور حسابی ؛ تنها دانشمند قرن حاضر ، که با برجسته‌ترین فیزیکدانان و دانشمندان تراز نخست در جهان ، مانند بورن ، بور ، فرمی ، شرودینگر و دیراک ، تعامل داشتند و شاگرد و سپس آسیستان پروفیسور اینشتین بوده‌اند را ، به راحتی ، نادیده می‌گیریم .



## پروفسور حسابی و موسیقی

استاد دکتر سید محمود حسابی به موسیقی اصیل ایرانی علاقه بسیار داشتند، در کودکی نواختن نی را، از مادر دانش دار و هنرمندشان آموخته، سازدهنی را شخصا، نواختن ویولن را در پاریس، نزد استادان فن و پیانو و هارپسیکورد را، خودشان فرا گرفته بودند.

استاد، موسیقی کلاسیک غربی را، نیز به خوبی می شناختند. در میان موسیقی دانان غربی، بیش از همه، به باخ علاقه داشتند و بر این عقیده بودند که: «آن قدر موسیقی باخ دلنشین است که کاملا معلوم است به گفتگو با خدا نشست است»، این علاقه به حدی بود، که در پاریس با همیاری هم کلاسی های دانشکده پلی تکنیک گروه موسیقی تشکیل دادند، به نام سن سباستین (نام کوچک باخ) که خودشان تکنواز (سولیست) و رهبر (لیدر) این گروه بودند.

استاد در همان دوران تحصیل در فرانسه برنده جایزه اول مدرسه موسیقی (کنسرواتوار) پاریس شدند. عنوان تز دفاعیه ایشان در این رقابت فرهنگی «در سوگ ژاندارک» (دختری که استقلال و آزادی را، برای فرانسه به ارمغان آورد و کلیسا او را به آتش کشید) بود، که اکنون در موزه پروفسور حسابی، نگاهداری می شود و نشانی بارز از ژرفای اشراف ایشان به موسیقی، ادب و فرهنگ جهانی و اعتقادشان به اسطوره های آزادی خواهی (دموکراسی) است. پروفسور حسابی موسیقی بتهوون، شوپرت، شوپن، موتسارت و ویوالدی را نیز، تحسین می کردند.

استاد حسابی با تاسیس بخش آکوستیک در دانشکده علوم، با کمک شاگردان خود، مانند: آقای دکتر برکشلی (فیزیک دان و استاد برجسته علم آکوستیک)، به تعیین نت ها و اندازه گیری دقیق فواصل گام های موسیقی ایرانی پرداخته و با محاسبات و پژوهش های کارگاهی، شکل کاسه تار، این ساز قدیمی ایرانی را، اصلاح کردند، تا با نت های مختلف، زیر و بم؛ خنید (Resonance) را، به بهترین شکل نشان دهد.

و این جمله ماندگار پروفیسور حسابی :  
 موسیقی ایرانی یک طرز فکر است ، یک فلسفه است و بیان یک آرزوست .



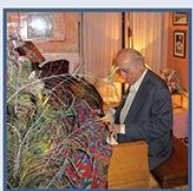
اصلاح حالات فیزیکی (آکوستیکی)  
 کاسه‌های تار ایران  
 با همکاری مرحوم دکتر برکشلی



ویولون  
 ساز جوانی استاد حسابی



نی خانم گوهرشاد حسابی  
 مادر استاد



استاد همایون خرم در حال  
 نواختن پیانوی پروفیسور حسابی



پیانو ساز مورد علاقه  
 و همیشگی استاد حسابی



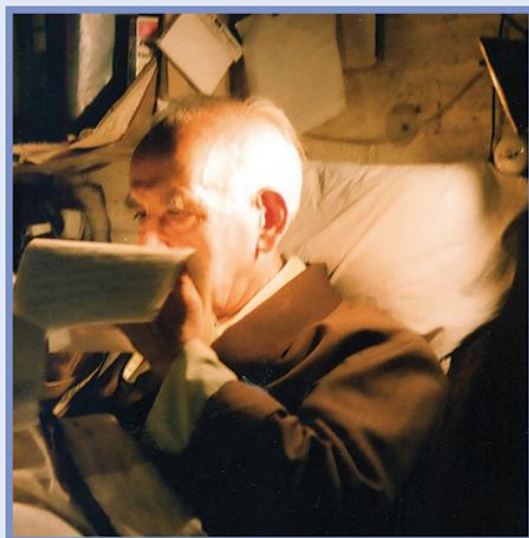
سازدهنی ارکستر  
 ساز نوجوانی پروفیسور حسابی



تز موسیقی پروفیسور حسابی ، نت‌ها ، اشعار و نگارش زیبا و دلنشین ایشان ،  
 که برنده نخست کنسرواتوار پاریس شد .

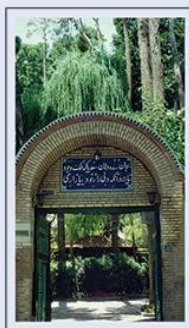


ماسک صورت پتهوون  
 جایزه استاد در کنسرواتوار پاریس



استاد حسابی از نوجوانی و جوانی، به دلیل فقر و تنگدستی ناشی از جور پدر، پولی برای خرید عینک طبی نداشتند، به طوری که نمره چشمشان، از نوجوانی به ۱۳/۵ میوپ (نزدیک بین) رسید، تا جایی که رتینا (پرده)ی چشمشان، به واسطه همین آسیب‌های مداوم، دیدشان را، آستیگماتیک کرد، به همین دلیل، ناچار به استفاده از عینک پریسماتیک (منشور) شدند.

اما دشوارتر آن‌که، چنین عینک پیچیده‌یی، دیگر اجازه مطالعه به ایشان نمی‌داد، پس به ناچار، عینک را برمی‌داشتند، صورت خود را، به حدود سه سانتی متری کاغذ می‌رساندند، تا بتوانند بخوانند و بنویسند، اما در تمام این سال‌ها (حدود هشتاد سال)، این نقص عضو، هیچ‌گاه موجب نشد، لحظه‌یی از خواندن دست بکشند یا خستگی به خود راه بدهند، چه برسد به آن‌که، از بیشتر و بیشتر دانستن، لحظه‌یی فاصله بگیرند.



برای بازدید از منزل و موزه پروفیسور حسابی :

تلفن : ۲۲۲۳۱۶۷۶ - ۲۲۲۰۲۰۰۶

نمایر (فاکس) : ۲۲۲۱۸۵۴۸

برید رایانه (پست الکترونیک) : [hessaby@hessaby.com](mailto:hessaby@hessaby.com)

آدرس اینترنتی (تارنما - Web site) : [www.hessaby.com](http://www.hessaby.com)